



۲۰۱۷/۰۳/۲۳



داؤد موسی

خاک زیارت ها

هفته گذشته در محله افغان نشین دهلی از گرسنگی به یک رستوران افغانی پناه بردم که در آنجا پروگرام یکی از تلویزیون های وطنی ما را گرفته بودند. بر روی صحنه یک "فقیهی" بر موضوع رفتن زنان به زیارت ها "فتوا" می داد که البته چنین عملی را شرعاً ناپسند و مخصوصاً خوردن خُرده (خاک روی قبر) را حرام می خواندند.



به عقیده ناپسندیده من این موضوع به آن سادگی که جناب شان شرح نمودند نبوده و سزاوار آنست که از چند جهت مختلف مورد مذاقه قرارش بدهیم:

اول جنبه خرافاتی آن: از نظر علم کیمیا، در خاک عادی علی الاکثر موادی وجود ندارد که شافی امراض و حتی اثرات "کیمیا مانند" باشد که همه امراض اعم از فزیکمی و عصبی انسان و حیوان را مداوا نماید.

دوم چند واقعه تاریخی: در کشور چین از قرون متمادی یک سیستم معالجه به نام Chi یا "چی" وجود دارد که بخش های مختلف آن از قبیل تداوی با ادویه ای که از نباتات، حشرات و مواد معدنی ساخته می شود، ورزش های مختلف و طب سوزنی می باشد. درین روند یک شخص به طبیب "چی" تا وقتی که صحت مند است یک معاش ماهواری را می پردازد. همین که مریض شد، تا زمانی که دوباره صحت یاب گردد معاش طبیب را قطع می نماید. پس بدیهی است که در چنین حالتی طبیب سعی می نماید تا مریض وی هر چه زودتر شفا یاب شود.

وقتی (ماو تسی تونگ) در سال ۱۹۴۹ در کشور چین به قدرت رسید، در حله اول تمام طبیبان مسلک "چی" را قلاش و شاید خوانده و دست شان را از کار کشید. اما به زودی متوجه شد که تعداد این شیادان بالغ بر یک میلیون می گردد و برای یافتن بدیل شان باید بلا درنگ یک میلیون داکتر طب عصری تدارک شود که امری بود از مستحیلات. از جانب دیگر عده ای (ماو) را متقاعد ساختند که علی الرغم همه فساد و کاستی هایی که در روند کار طبیبان "چی" وجود دارد، باز هم اکثریت عوام کشور چین از قرون متمادی به این سو از کار شان راضی بوده اند و می باشند. به عبارت دیگر اگر منظور از ایجاد شفاخانه ها، لابراتوار ها، اعمار فابریکه های دوا سازی های مدرن و تربیه داکتران، نرس ها و عمله طبی تنها و تنها همین باشد که یک مریض بعد از مراجعه به شفاخانه یا داکتر و تعمیل تجویزات آنها خود را صحتمند احساس نمایند، پس چنین یک واقعیتی در مورد داکتران "چی" وجود دارد. همانا فیصله نهائی برین شد که علی العجاله داکتران "چی" را به حال خود گذاشته اما در آینده برای کسانی که خواسته باشند، همین سیستم "چی" را همزمان با مضامین عصری در منهای درسی ارگان های طبی خود تدریس نماید.

به همین منوال چند دهه قبل در دنیای غرب رسانه ها از اشخاصی در کشور های تایلند و فلیپین خبر دادند که تداوی امراض عملیات طلب را بدون شگاف کردن بدن انسان بعمل می آورند. سیلی از مریضان از سراسر جهان به این "جرحان" مراجعه کرده و بازار شان را چوک ساختند. تا اینکه چند نفر نامه نگار با کمره های مخفی عکس های از کار کرد آنها گرفته و نشان دادند که این شیادان چطور با تر دستی گوشت پرخونی را - که به زعم شان عامل مرض بود، از آستین خود بدر آورده و به مریض نشان می دادند. اما کشف این واقعیت در حالی که موجب دلچسپی عده ای را فراهم آورد، در حین حال با صدای اعتراض شدید دو گروه دیگر در سر تا سر جهان نیز مواجه گردید: یکی آنانی که تجربه این "عمل جراحی" را داشته و باور خود کاملاً صحت یاب گردیده بودند. گروه دوم شامل آنانی بود که امیدوار بودند که در آینده از همین "عملیات معجزه آسا" برخوردار گردند.

هم چنان چند سال قبل داکتری در یک شفاخانه عسکری ولایت تکراس اضلاع متحده امریکا پانزده نفر کلان سال را که از ساییده شدن غضروف بین استخوان های زانوی خود شکایت داشتند، به بهانه اینکه زانوی شان را عملیات می کند، بر روی میز عملیات برده، آنها را برای مدتی بی هوش نگهداشت، و در پایان کار برای شان خبر داد که عملیات با کامیابی انجام یافته است. این در حالی که هیچ عملیه جراحی غیر از پاره کردن پوست زانوی آنها را اجراء ننموده بود. در پایان کار تنها دو نفر از میان این پانزده نفر از عدم رفع تکلیف شکایت نموده و دیگران با همان اطمینانی که داکتر جراح برای شان داده بود، قناعت کردند.

در واقعه دیگری یک شخص فاقد اهلیت (دیوانه) به یک گونه مرض عقلی مبتلا بوده و خود را دارای شخصیت های چند گانه می پنداشت. به این معنی که گاه فکر می کرد که سپاهی است و گاهی هم سلمانی. زمانی خود را قاضی می پنداشت و وقت دیگر دکان دار و غیره. در یکی از این حالات می پنداشت که وی به دیابیطس (مرض شکر) مبتلی میباشد. وقتی دکتوران در همین حالت روحی وی اندازه شکر او را گرفتند، ۳۶۰ درجه یا سه برابر شکر یک انسان عادی بود. اما به مجردی که از این حالت به یک حالت دیگری می رفت، شکر خون او آنآ دوباره نورمال می شد. از این داستان آنچه بدست می آید اینکه در وجود بعضی از انسان ها این توانمندی وجود دارد که امراض را از درون خود تداوی نماید. در مورد همین مریض نیز می بینیم که وجودش در مقام تلقین درونی تاثیرات کثرت شکر را که مرض بسیار مهلکی است، از بین برد.

سوم نتیجه آنچه گفته آمد: جای شکی نیست که تجویز "فقیه" صاحب مذکور در اصل ناشی از زن ستیزی بوده چه در ولایات و مخصوصاً دهات کشور ما که برای اکثریت زنان ما غیر از "محبوسیت داخل منزل" کدام تفریح یا سر گرمی دیگری وجود ندارد، و خلاف ادعای وزارت صحتیه که "بیشتر از ۷۰ درصد مردم ما دسترسی به تسهیلات صحتی دارند"، ممکن است از ۵۰ درصد هم خیلی کمتر باشد. پس اگر با رفتن به زیارت و یا خوردن خرده، یک زن خود را صحتمند احساس می کند، آیا این حق را داریم که همین اندک دلخوشی و یا احساس صحت یابی را نیز بر آنها روا نداریم؟

قابل ذکر است که در درازای قرون متمادی در کشور ما اکثریت باشندگان شغل دهقانی داشتند، زنها یک جا با مردان در کشتزارها کار می کردند و هنوز هم در بعض مناطق که از امنیت برخوردار بوده اند این روند ادامه دارد. منتهی باشندگان هر قریه دارای اصالت هم گون بوده و اکثر شان خالی از اقوام غیر متجانس می بوده اند. این سنت وقتی از بین رفت که ملیونها هم وطن ما از ظلم کمونیستان به کشور پاکستان پناهنده شدند. در آنجا، برای سال های متمادی در یک محل خیلی مزدحم، مهاجرین ما که متشکل از اقوام متفاوت بودند، همه زیر خیمه های بهم نزدیک بسر بردند. در

قبال این واقعیت مردان خانواده برین شدند که برای نگهداری زنان خود از نظر "بیگانگان" زنها را نگذارند که از خیمه برون برابند. حتی برای قضای حاجت نیز باید تا رسیدن شب حوصله می کردند. این حالت آنقدر طولانی گردید که نسل جدیدی که در دیار مهاجرت تولد یافته و به سن بلوغ رسیده بودند، در حال بی خبری از واقعیت حالات وطن، به این عقیده ماندند که در گذشته نیز افغان ها زنان را به معاشرت با مردان بیگانه اجازه نمی دادند.

اگر این سؤال را که "ایا به نظر شما بین صحت مندی زنان خود و محافظ آنها از نظر "بیگانگان"، کدام یکی اولویت دارد؟" از یک عده ای از افغان ها که خود را انتلیکتول و نخبه می پندارند از یک سو، و از جانب دیگر با غیر از آنها مطرح کنیم، یقین دارم که جواب شان کاملاً در دو قطب متقابل هم خواهد بود. در میان گروه اخیر عده ای هم مشمولین گروه اول را "غرب زده" و حتی بعضاً کافر می شمارند. در حالی که در میان گروه دوم هستند مردانی که زنان مریض خود را با داکتر مردانه افغان اجازه دیدار نمی دهند، اما در کشور هند به داکتران هندو اجازه معاینات و حتی عمل جراحی را نیز میدهند.

ازین واقعیت سؤالی بدر می آید که چرا؟ و جواب آن خاطره ای را از ایام تحصیل در امریکا به یاد می آورد. دو نفر افغان در یکی از پوهنتون های آن کشور ثبت نام کرده بودند. در آنجا قاعده است که برای سال های اول محصلین باید کورس های سپورت را هم بگیرند. چون این دو نفر از سپورت های دیگر بهره ای نداشتند، تصمیم گرفتند که هر دوی شان مشمول کورس آب بازی شوند. در روز اول وقتی به محل آب بازی مردانه رفتند، متوجه شدند که همه محصلین برهنه مادرزاد می باشند. همان بود که هر دو تصمیم به عدم تعقیب این کورس گرفتند. چون چند روزی از غیبت آنها گذشت، مربی آب بازی به دفتر پوهنتون اطلاع داد که اگر یک روز دیگر از غیاب آنها بگذرد، هر دو ناکام شمرده خواهند شد. در قبال این معضله بالأخره تصمیم هر دو محصل برین شد که هر کدام شان به صنوف متفاوت رفته و برهنه آب بازی کنند. زیرا شرم آنها از برهنگی به مقابل بیگانگان نی، بلکه به گفته شاعری بود که "هر چه بمن کرد آن آشنا کرد" بود. گرفت من ازین داستان اینست که نگهداشتن زنان در زیر ستر در فرهنگ ما تا حدی ناشی از اختفاء از نظر بیگانگان نبوده بلکه شرم از "سیالان و شریکان" بوده و این واقعیت نیز بالنوبه زاده همان چند سال زندگی در کمپهای مهاجرین در پاکستان می باشد.

تا همین چهار پنج سال قبل وقتی یکی به من از رفتن به زیارت ها و خوردن خرده حرف می زد، او را به باد استهزاء می گرفتم. اما بعداً به آن چه که در علم طب به نام (Placebo Effect) پلسیبو ایفکت یاد می گردد و عبارت از داشتن خاصیت تداوی از روی باور و عقیده (نوعی از مغز شویی) می باشد معتقد گردیدم. قابل ذکر است که مغز شویی می تواند به منظور خیر و هم شر باشد. اکنون هر باری که به چنین حکایتی از زبان دیگری بر می خورم، در جواب می گویم که پسر کاکای من نیز عین همین تکلیف شما را داشت و بعد از رفتن به زیارت مذکور از برکت خرده آن اکنون کاملاً شفا یافته است.

اما از نظر شرعی: باید علاوه کنم که من در نص قرآن عظیم الشان در منع رفتن زنان به زیارت چیزی ندیده ام، و اگر وجود هم داشته باشد، امید که علماء جید عذر بی خبری این "ناجید" را پذیرفته و از روی کرم آگاهم کنند. ممکن که پندار منع زنان از رفتن به زیارت و یا خوردن خرده ناشی از احکام شرع شریف باشد. اما آنچه را که به این ارتباط در قرآن عظیم دیده می شود شروع می کنیم از آیه کریمه ۱۹۵ سوره البقر: **"وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"**. یعنی نفقه بدهید به دیگران در راه خدا و جان های تان را بدست خود در تهلکه نیندازید. ممکن است با اعراض به این آیه عده ای از ما مدعی گردند که هر دو بخش این آیه مبارکه تنها متوجه حفظ جان خود شخص مسلمان

است و نه از جان دیگران. پس اگر چنین باشد، به حکم منطق می توان گفت که مسلمان می تواند به منظور حفظ جان خود، همه دیگران از خود را اعم از مسلمان، کافر، قوم، دوست و اهل بیتش - ولو که بی تقصیر هم باشند، مورد تهلکه مرگ قرار دهد. یا به عبارۀ دیگر مثل مشهور "آب تا گلو، بچه زیر پای" شعار کافۀ امت اسلام گردد. مراد من از ذکر امثلۀ فوق و آیت قرآنی اینست که اگر زنی به این عقیده باشد که با رفتن به زیارت و خورد خردۀ آن مرضش مداوا می گردد، باید شوهرش همین قدر رفاقت به خرج بدهد که مانع کارش نشود.

افزون برین، آیه ۴۷ سوره محمد (ص) می باشد به این مضمون: **"أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟"** یعنی پس چرا [یک عده] در [متن] قرآن تدبیر نمی کنند؟ آیا بر دل های شان قفل اندخته اند؟ حرف الف که در اول این آیه دیده می شود به نام "الف توییخی" یاد می گردد و وجود آن در متن قرآنی موجب اصرار خداوندی بر یک امر یا نهی الهی می باشد. درین مقطع سؤالی که در ذهن من خطور می کند اینست که آیا یک فرد مسلمان این وجیزۀ خداوندی را که "تدبیر در قرآن" باشد به مقیاس فهم و اندیشۀ عندی خود به عمل بیاورد، یا گوش به فرمودۀ دیگران بدهد؟ این سؤال من بر مبناء آیه شریفۀ دیگری از همین احسن کلام خداوندی (۲۸۶ "سورۀ البقر") می باشد که می فرماید: **"لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ"**. یعنی خداوند (ج) هیچ شخصی را بالا تر از قدر توان او مکلف نمی سازد. پاداش عمل نیک او بر ذمت خودش بوده و هم چنان از عمل بد او. پس به روز آخرت مجازات شخصی که درین دنیا به حکم عقل کم و یا ناقص خود عمل سوئی را انجام داده چه خواهد بود؟ همین قدر می دانیم که ذات کبریائی (ج) به روز حشر دیوانگان را برای کار عمل سوء شان _ حتی به شمول قتل نفس و کفر، مجازات نمی کند. اگر چنین نمی بود، ما که در میان خود که عده ای را به نام "میزوفت" (مجنوب) می شناسیم، مورد تقدیس قرار نداده و به آنها دست ارادت نمی دادیم. الله یاور.